

عناصر مشترك ایرانی و یونانی در تمدن غربی

بقلم س. ماریناتوس *

استاد دانشگاه یونان

ترجمه حسن جوادی

آقای پروفیسور س. ماریناتوس S. Marinatos (متولد ۱۹۰۱ در جزیره سفالونی) از استادان برجسته دانشگاه‌های یونان است. او تحقیقات خود را در زبان‌شناسی و باستان‌شناسی در دانشگاه آتن و برلن و هال انجام داده، و مدتی رئیس موزه هراکلیون کرت بود، آنگاه چندی به وزارت آموزش یونان منصوب گشت، سپس به استادی باستان‌شناسی دانشگاه آتن انتخاب شد. پرفیسور ماریناتوس عضو آکادمی آتن و عضو افتخاری آکادمی وین و بروکسل نیز هست. تحقیقات او خصوصاً در تمدن مسنی اهمیت دارد. تا کنون بیش از ۱۵ جلد از تألیفات ایشان - که همه درباره تاریخ تمدن یونان است - انتشار یافته است.

در طی یک سخنرانی کوتاه تنهای توان شرح مجملی از موضوعی بس بزرگ و تعجب آور را داد که با وجود خصومت دیربائی که در قرون پنجم و ششم قبل از میلاد میان یونان و ایران وجود داشت، این دو مملکت در عین حال، تحسین و تفاهم متقابلی نسبت به یکدیگر حس می کردند.

در واقع این دو ملت همانقدر که با هم می جنگیدند همکاری متقابل هم داشته اند،

* - ترجمه خلاصه سخنرانی است که آقای پروفیسور ماریناتوس است که به دعوت گروه آموزشی تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی در دانشکده ایراد نموده اند.

در نتیجه ایرانیان نفوذ عمیق‌تری از دیگر ملل باستان نظیر مصریان، سومریان و بابلیان، بر روی تمدن یونانی و بالتیجه غرب گذاشتند.

این مسأله کمتر تعجب آور خواهد بود اگر آن را چون دوسر یک رشته زنجیر تصور کنیم که حلقه‌های دیگر آن عبارت است از یکی بودن اصل یونانیان و ایرانیان و اشتراک و مشابهت افسانه و اسطوره‌هایی که زمینه تاریخی دارند و کاوشهای اخیر آنها را تأیید کرده است. اجازه بدهید این عوامل را جداگانه بررسی نمایم. مسلم است که زمانی در هزاره دوم قبل از میلاد از طرف خانواده بزرگ هند و ژرمنی یا هند و اروپایی از آسیای مرکزی تهاجمی بزرگ بسوی غرب آغاز گشت و آنها همه جا بر اقوام قبل از آریایی و بومیان اروپا مسلط گشتند. از نظر زبانشناسی و ملاحظات دیگر این هند و اروپائیان یا آریائیان، ایرانیان، هیتیان، کوشیان، میتانیان و دیگران تقسیم می‌شوند. دوره‌ای که نسبت به تمدن فعلی حائز اهمیت فوق العاده است هنگامی است که این اقوام نه بقصد ویران‌گری و غارت بلکه بقصد سکونت و همزیستی و همکاری به سوی بومیان آمدند، و در ثانی آنها قابلیت تمدن و اخذ آداب خوب هر مملکتی را داشتند. قابل توجه است که آنها بصورت دسته‌های کوچکی مرکب از سران قبایل و جنگجویان حرفه‌ای پیشروی می‌کردند و اغلب مجهز به ارابه بودند.

قبایلی که به یونان مهاجرت کردند به سرزمینی کوهستانی و خشک رسیدند، ولی این سعادت را داشتند که در جزیره کریت تمدنی باشکوه بیابند، تمدنی که در شرایطی ایده‌آل و پر صفا قبلاً بوجود آمده بود. در هزاره دوم قبل از میلاد کاخهای با عظمت این سرزمین بارنگهای درخشان نقاشی و باکاشیها و سرامیکها و دیگر آثار هنری تزئین گشته بود و حتی دارای بایگانی و سیستم پیشرفته‌ی اداری نیز بود. این تمدن مورد تحسین قبایل مذکور واقع گشت و بالاخره آنرا جزء آداب خود کردند. در حدود سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد این مهاجمین دارای قدرت و ثروت گشته و بر چند شهر یونانی چون لرنای، پیلوس^۲

تیسس^۱، میسنا^۲ حکومت می کردند. ولی بیک حادثه سهمناک طبیعی این تعادل را بهم زد و مسیر تمدن را تغییر داد: کوه آتشفشان ترا^۳ پس از بیک آرامش بیست هزار ساله ناگهان دوباره آتش فشانی کرد؛ انفجاری بزرگ در گرفت و در نتیجه قسمت مرکزی و غربی جزیره که در حدود ۳۲ میل مربع می شد به زیر آب فرورفت. امواجی که ارتفاعشان در حدود ۳۰۰ پا و یابیشتر بود ساحل کریت را ویران ساخت و زلزله های بعدی ویرانی را کامل تر کرد. اهالی کریت فرار کردند و در سر تا سر سواحل مدیترانه پراکنده شدند. ناقلان تمدن کریت، نویسندگان، نقاشان، حکاکان و فلز کاران، به دربار ثروتمند میسنا به یونان پناه بردند. تمدن میسینا بی رقیب ماند و به اوج خود رسید.

دراثر حفاریات جدید می بینیم که اساطیر میسینیان ریشه شرقی داشته است. خاندان شاهی Pylos معتقد بودند که شجره آنها به پوسیدون می رسد و در اینجا نیز حفاریات جدید نشان می دهد که آنها رابطه بخصوصی با جغد داشتند و جغد نیز به نوبه خود مظهر الهه لیلیث (Lilith) بوده است. خدایی دیگر با صورت جغد در آسیای صغیر پرستندگان زیادی داشته است و در اعصار بعد ریشه چنین اعتقادی را در ایران نیز می توان یافت. بهمین علت است که بنا به افسانه های این سلسله که موسوم به Minyan است، دخترهای Minyas بصورت جغد در آمده اند. لیلیث الهه مرگ و دنیای زیر زمین بود. بدین جهت شایان دقت است که مینایانها و (Neleides) باخدای دنیای زیر زمین مربوط بوده اند و او بهنگام خطر آنها را حفظ می کند.

شاهان سلسله ثبس نیز اصل شرقی خود را فراموش نکرده بودند. بگذارید به نقل

بیک مثال در این مورد بسنده کنیم:

اخیراً در ویرانه های قصر ثبس مجموعه ای از استوانه های شرقی پیدا شد که یکی

از آنها متعلق به امیری از امراء (Cassite) بابل موسوم به Burna Buriash بود، و از همین کلمه نام Boreas یونانیان مشتق شده است.

پرافتخارترین این سلسله‌ها که در یونان مقیم گشتند خاندان Perseides بود که در میسینا اقامت کردند. پرسوس که قهرمانی بنام بود، از دهایی را در جایی یادر آسیا و یا حبشه می‌کشد و با دختر شاه آنجا عروسی می‌کند. این افسانه‌ایست مخصوص ایرانیان و ما نظایر آن را بسیار می‌یابیم. ویشتاسب، دائنا (Daena) را که به زنجیر کشیده‌اند آزاد می‌کند و قهرمانی به نام Thraetaona از دهایی را می‌کشد و با زنی که ازدها به اسارت برده‌است ازدواج می‌نماید. آپولو نیز که خود خدای مشهور آسیایی است ازدهایی را در دلفی می‌کشد و مملکت را تصاحب می‌کند.

در میسینا حفریاتی که توسط شلیمان (Schliemann) بسال ۱۸۷۶ انجام یافت عالیترین مجموعه که از حفاری بدست آمده است بدست داد. سلسله تروتمندی در حدود ۱۶۰۰ ق. م. در آنجا سکنی گزیده بودند و صنعتکارانی در Minoan Creti برای آنها کاری کرده‌اند. مقدار طلائی که بدست آمده جالب توجه است. شلیمان در حدود ۳۲ پوند طلا در قبرهایی که گشود پیدا کرد. اکنون متوجه می‌شویم که چرا هومر میسینارا «شهر پرتلا» می‌خواند. تازه واردانی که در آن قبور ب خاک سپرده شده‌اند باید تیراندازان بنامی بوده باشند، زیرا در کنار هر یک تیرهای متعددی بانوکهای سنگی یافت شده‌است. ارا به‌را آنها با خود آوردند که بوسیله آن به شکار آهو می‌پرداختند. چنین کارهایی در یونان سابقه نداشته‌است و باید از مشرق آورده شده باشد. باستان‌شناس دیگری به نام Karo ملاحظه نمود که اسبان این میسینیانان از نژادی کوچک، زشت و پرمو می‌باشند. در شوش تصاویری از این نوع اسبان که بعدها به اسبهای Przewalski موسوم شدند یافت شده‌است.

این افسانه اطلاعاتی بدست می‌دهد که شایان دقت بخصوصی است، زیرا که خاندان Mycenae را مستقیماً به هخامنشیان مربوط می‌سازد. مطابق سنتی که هرودوت آن را بعنوان واقعه مشهوری ذکر می‌کند، شاهزاده خانمی از آسیا موسوم به Andromeda برای پرسوس پسری می‌آورد که پرسس Perses خوانده می‌شود و فرمانروای ایرانیان می‌گردد. ولی پرسس نام برادر شاعر بزرگ Hesiod نیز بود که معاصر هرودوت بوده‌است. بدین

ترتیب در اساطیر پرسپوس : پرسس و نام ملی ایرانیان همه با هم آمیخته است .
خواندن نوشته های دوره مسنی نشان می دهد که در آن زمان کلمات ایرانی در لهجه
آخائی وجود داشته است . در لوحه Pylos کلمه تیر اندازان to-ko-so-ta یا Toxotai
خوانده می شود . پس کلمه toxon بمعنی کمان که ایرانی است و tay سکا های ایرانی قبلاً
وارد زبان یونانی شده بود .

کلمه ایرانی دیگری که بر روی همین لوحه کاخ پیلوس دیده می شود کلمه ایست
که روغن خوشبویی را به نام wo-do-we وصف می کند. آن را به یونانی Rodoen (و به لهجه
Brodoen (Aeolian) می خواندند و این همان کلمه ایرانی برای گل سرخ یعنی vrda
یا varda یا ورد می باشد .

معملاً بعضی از اسامی گیاهان ، میوه ها ، البسه و بافتنی ها از ریشه ایرانی خواهد
بود . از جمله آنها کلمه برنج Oryza (Orinde) و لغت یونانی برای گلابی و کلمه
Briza و غیره می باشد . مطابق قوانین زبان شناسی خود کلمه پارس Perses و ماد
(Medos) بصورت ایرانی شان یعنی Parsa و Mada باید قبل از هزاره اول قبل از میلاد
داخل زبان یونانی شده باشد .

بی آنکه بخواهیم بجزئیات نتیجه حاصله از روابط معنوی همکاری بین ایران و یونان
پردازیم ، فقط به ذکر این مطلب اکتفا خواهیم کرد که در شکوفا گشتن نبوغ روح یونانی
بعد از قرن هفتم پیش از میلاد عناصر مختلف ایرانی بدون دخالت نبوده اند .

مطابق روایتی که نویسندگان قدیم ذکر کرده اند فیثاغورث و زردشت در بابل
ملاقات کردند و فیلسوف یونانی نکات بسیاری را از معلم ایرانی خود یاد گرفت . هر چند
مسلم است که هیچ یک از ایشان قدم به شهر بابل ننهادند ، اما این داستان می رساند که عناصر
زیادی در فلسفه یونانی وجود دارد که دانشمندان آنها را ایرانی دانسته اند . Heraclitus
معتقد است که آتش عنصر اصلی کائنات است ، و این یکی از نتایج نظریات عرفان ایرانی است .
Anaximander ترتیب اجرام آسمانی را چنین بیان می کند : ستارگان ، ماه و خورشید که

همان ترتیب ذکر شده در اوستاست. کلمه 'apeiron' (که بمعنای لایتیمی است) و همین آناکسیاندر بدان جنبه فلسفی بخشیده است که شبیه «نور بی پایانی» است، مطابق فلسفه ایرانی به لایتیمی - ماوراء - روشن ترین ستارگان می رسد. Empedocles خیر و شر یعنی philotes و neikos را بعنوان اصل فلسفی کائنات معرفی می کند و این شبیه اهورا مزدا و اهریمن ایرانی است که مظهر نیکی و بدی در دنیا هستند.

دانشمندان به نکات زیادی پی برده اند که حکایت از ارتباط عقاید ایرانی و یونانی می کند. اگرچه ما نمی توانیم همه آنها را در اینجا ذکر بکنیم، ولی نمی توانیم از ذکر هردوت، آن پدر بی نظیر تاریخ خودداری کنیم. هنگامیکه کشاکش عظیم هموطنانش را با ایران در آغاز قرن پنجم قبل از میلاد شرح می داد، بعلت امانت و صداقتش بعنوان یک تاریخ نویس، بهترین شاهد بزرگی ایرانیان می گردد. معمولاً شجاعت و سایر فضایل دشمنان ملت خود را اذعان می نماید. از درسهای مدرسه به یاد ما مانده است که هردوت گوید: ایرانیان به فرزندان خود سه چیز یاد می دهند: سواری، تیراندازی و راست گویی. هیچ کس بهتر از هردوت بزرگ منشی، سخاوت و در ضمن شکوه شاهان ایرانی را وصف نکرده است.

شاید بهترین مثال همکاری بین ایرانیان و یونانیان را می توان در زمینه های علمی یافت. داریوش یکی از شاهان باستان بود که اولین ترعه را در سوئز باز کرد، و برای اولین بار در پادشاهی پهنور خود سیستم ارتباطی برقرار ساخت که بدون آن اداره مملکت امکان نداشت. کاروانها به بابل می آمدند از طریق فرات به خلیج فارس می رسیدند و از راه دریا به ایران و از رودخانه 'Hoaspes' به شوش می رفتند. و این کار البته مهارت زیادی در دریانوردی می خواست. بدین جهت داریوش متوجه دریانوردان اهل میلئوس گشت که بهترین ملاحان دنیای آن روز بودند و در نقاط دوری چون دریای سیاه و هلس پونت (داردانل) مستعمراتی ایجاد کرده بودند. در آن ایام مهندسين یونانی بوسیله پل های شناور بر روی تنگه بسفور و رود دانوب راه عبور ساختند. در یک پاپیروس یونانی اسم مهندسی موسوم به

Harpalus داده شده است که برای خشایارشا بر روی هلس پونت پل بست و شاید این همان هارپالوس منجم اهل میلئوس باشد که ما او را از منابع دیگر می‌شناسیم .
 رشته ارتباط نزدیک بین فکر یونانی و ایرانی هرگز قطع نشد . در دوره بیزانس کلیسای ارتودکس بسیاری از مقدسین ایرانی را قبول کرد و سرودهای مذهبی برای Anastassios مشهور به ایرانی و Jacavos و Akepsimas و Aeithalas سروده شد و تا قرن هیجدهم سرود خوانان مسیحی سرودهایی در مدح مقدس ایرانی می‌خواندند .
 Arkadios امپراتور بیزانس (در حدود ۴۰۰ میلادی) در وصیت نامه خود یزدگرد پادشاه ایران را قیم پسر خود ثئودورس ساخت . یک قرن بعد از آن پادشاه قباد اول از امپراتور ژوستین اول خواست تا پسر او را به فرزندی قبول کند که بعداً بعنوان خسرو اول پادشاه گردید .

افسانه‌هایی که اطراف اسکندر اول بوجود آمده است بطرزی جالب و بیش از هر چیز دیگر نزدیکی مردم یونان و ایران را نشان می‌دهد .
 افسانه اسکندر بوسیله اعراب بعنوان اسکندر ذوالقرنین معرفی گردید ولی بقیه آن را خود ایرانیان ساختند . شاعر بزرگ ملی ایران فردوسی اسکندر را پسر داریوش قلمداد می‌کند که به ایران بازگشته است و او را قهرمان بزرگی معرفی می‌نماید و بدین ترتیب او را با خاندان شاهی ایران مربوط می‌سازد .
 نظامی در شرفنامه و اسکندرنامه خود او را « پیغمبر جهان »^۲ می‌نامد و این خود

۱ - فردوسی برای پوشاندن ننگ شکست ایرانیان گوید که داراب، فیلقوس را شکست داد و دختر او را بزنی گرفت ولی چون از بوی دهانش متأذی بود او را پس فرستاد . بوی دهان دختر بوسیله گیاهی بنام اسکندرپس مداوا شد و هنگامیکه پسری از داراب زائید او را اسکندر نامیدند . پسر دیگر داراب، دارا (یعنی داریوش سوم) بود که مغلوب اسکندر شد . (مترجم)

۲ - چو عمرش ورق راند بر بیست سال
 دویم ره که بر بیست افزود هفت
 از آن روز کوشد به پیغمبری
 به شاهنشهی بر دهل زد دوال
 به پیغمبری رخت بر بست و رفت
 نبشتند تاریخ اسکندری
 شرفنامه ، چاپ وحید ، ص ۷۱ (مترجم)

مرحله‌ای دیگر در ایرانی شدن اسکندر است. در اینجا قهرمان حماسی ایران، مظهري از جوانمردی، عقل و عدالت می‌گردد، و این خود تنها - چنانکه از اشعار شرفنامه پیداست - رابطه منحصراً فردی در روایات ملی ایران و یونان بشمار می‌رود.

در اقبال‌نامه، نبوغ شعری نظامی، اسکندر را مثال کامل العیاری از عقل و درایت «ایرانی» نشان می‌دهد. او پهلوانی است بی باک که لکّه ننگی دامنش را نیالوده است و جادوگریست بی نظیر که سرتاسر کره ارض را پیموده است. او پیشوایی است آموزگار که همه کس را مجذوب و قانع می‌کند. مظهري است از زیبایی قهرمانانه و مثال کاملی از ثروت و درایتی که خطا نمی‌کند. خواسته تقدیر بدین طریق بصورتی مطلوب انجام یافته است و قدرت خلاقه دو شاعر نامدار روح دو ملت ایران و یونان را بهم نزدیک می‌سازد. این همان نزدیکی معنوی بزرگی است که دو ملت را بهم نزدیک می‌سازد و بمنزله پلی برای تمدن غرب می‌شود.

رشته‌های ارتباط بین دو ملت دور دست تا کنون نگاه داشته شده است. در شمایل اولیایی که در بیزانس ساخته شده‌اند در «ستایش مجوس»: ایرانیانی را می‌بینیم که در بیت‌اللحم هدایایی برای مسیح تازه تولد یافته آورده‌اند. در شب سال نو کودکان در شهرها و روستاهای ممالک غربی دور خانه‌ها می‌گردند و با آواز کودکانه خود سرود مذهبی می‌خوانند. در میان اشعار مذهبی قدیم که از احادیث و روایات بیزانس گرفته شده است امروزه می‌شنویم:

ما سه پادشاه ایران

حامل هدایا هستیم. ما از راههای دور

از دشتها، کوهها، چمنزارها و چشمه‌ها گذشته‌ایم.

و آن ستاره را تعقیب کرده‌ایم.

ستاره بیت‌اللحم،

ستاره ملل باستانی آنها را بجاده روشن آینده رهنمون است.